



koorosh@ukonline.co.u

کوروش مدرسی

حزب کمونیستی و قدرت سیاسی کمونیسم کارگری و چهار تجربه

(انقلاب اکتبر، انقلاب ۵۷ ایران، تجربه کردستان، تجربه عراق)

قسمت اول – نکات کلیدی

این مقاله خلاصه ای از بحث ارائه شده توسط نویسنده در انجمن مارکس – حکمت لندن در ۷ فوریه ۲۰۰۴ – ۱۸ بهمن ۱۳۸۲ است که در برخی موارد اصلاح شده و یا مطالبی به آن افزوده شده است. نوار متن اصلی این بحث همراه با اظهار نظرهای شرکت کنندگان در سایت انجمن مارکس – حکمت قبال دسترس است:

http://www.marxsociety.com/MHS_Koorosh_HQS.htm

۱ – مقدمه

این بحث در مورد کمونیسم کارگری بطور کلی نیست. کمونیسم کارگری بحث مفصلتری است که پایه های نظری آن از جای دیگری می آید^(۱). و البته کمونیسم کارگری جمع بندی تجربیاتی که به آن اشاره خواهیم کرد هم نیست. این تجربیات را در خود منعکس میکند اما بلحاظ تئوریک ناشی از این تجربیات نیست. بعلاوه مقدم ارائه یک بحث تفصیلی در مورد ”حزب و قدرت سیاسی“ هم نیست. منصور حکمت در کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران و بعدا در جلسات دیگری، از جمله پلنوم نهم، در مورد آن سخنرانی کرده است که بخشی از آن در نشریه انترناسیونال منتشر

شده است. (۳) سخنرانی کنگره دوم پیاده نشده و تنها از طریق صفحه اینترنت منصور حکمت قابل دسترس است (۳). صحبت امروز در مورد مولفه هائی از بحث "حزب و قدرت سیاسی" است که معتقدم باید مورد تاکید مجدد قرار گیرند.

بعلاوه، این بحث ارزیابی از حزب کمونیست کارگری ایران یا حزب کمونیست کارگری عراق نیست. بحثی است که قاعدتا باید برای مخاطبین دیگر هم قابل فهم باشد و روشن کند که مولفه‌های بحث حزب و قدرت سیاسی چیست و این چهار تجربه، که کمونیست‌ها در آن شرکت داشتند، چه اهمیتی در این رابطه دارند.

روشن است که این تجربیات وجوه مختلف و متفاوتی دارند اما در اینجا می‌خواهیم از زاویه تزه‌های حزب و قدرت سیاسی به این تجربیات نگاه کنیم و آنها را مورد بررسی قرار دهیم.

۲ - چرا این بحث و چرا این چهار تجربه

الف - جامعه، تحول انقلابی، تفکر انقلابی و تاریخ

بحث حزب و قدرت سیاسی یکی از مهمترین ارکان نظری کمونیسم پراتیک است که باید به آن پرداخت. اما چرا این چهار تجربه؟ اولاً به این دلیل که این تجربیات به اعتبار خود رویدادهای مهمی هستند و پرداختن به آنها و جمع‌بندی از آنها جای مهمی در باز کردن راه پیش روی ما دارد. ثانیاً، مهمتر اینکه، دلیل انتخاب این چهار تجربه نوع ارتباط آنها با کمونیسم کارگری است. این تجربیات در کمونیسم کارگری نقش مهمی داشته‌اند. کمونیسم کارگری البته جمع‌بندی این تجربیات نیست اما آنها را در خود منعکس میکند. جامعه خود را با یک تاریخ تداعی میکند، خود را با تحولاتی که آن جامعه از سر گذرانده است مربوط می‌سازد و با مفاهیم و مقولاتی که در متن این تاریخ جلو آمده‌اند خود را بیان میکند. اگر این تاریخ را ندانید دقیقاً متوجه متنی که مباحث در آن مطرح شده‌اند و موضوع آنها نخواهید شد. زبان سمبلیک است و زبان ثئوری‌ها و باورهای اجتماعی مملو از سمبل‌های تاریخی است. این در مورد کمونیسم کارگری هم صادق است.

بررسی چهار تجربه انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، انقلاب ۱۳۵۷ ایران؛ تجربه (۱۳۶۷ - ۱۳۵۹) کردستان و تجربه عراق برای درک کمونیسم کارگری و بحث حزب و قدرت سیاسی چنین نقشی را دارند. کمونیسم کارگری و بحث حزب و قدرت سیاسی بدرجه زیادی در تبیین، نقد و پرداختن به مسائلی خود را مطرح میکند که در این تجربیات مطرح شده‌اند. جمع‌بندی از تجربه انقلاب روسیه در کمونیسم کارگری نقش اساسی داشته است. تجربه انقلاب اکتبر و تجربه شوروی در خود آگاهی جنبش ما و در همه جوانب کمونیسم کارگری منعکس است. امروز از هر کمونیست کارگری بپرسید که سوسیالیسم چیست، قبل از هر چیز می‌گوید لغو کار مزدی. درست است که این حکم از

مارکسیسم در می آید اما برجستگی آن در مقابل ملی کردن صنایع و برنامه ریزی تولید و غیره از جمعبندی ما از تجربه شوروی می آید. این مساله در مورد انقلاب ۵۷ ایران هم صادق است. کمونیسم کارگری و بحث حزب و قدرت سیاسی در مورد ایران و انقلاب در ایران نیست. بحث عام تری است که ایران و انقلاب ایران را هم در برمیگیرد. اما بسیاری از اوقات خود را در پاسخ به مسائلی که یک انقلاب معین، یعنی انقلاب ۵۷ ایران، در مقابلش قرار داد خود را فرموله کرده است که هدف آنها تاثیر مستقیم و بلاواسطه در پراتیک انقلابی آن زمان است. اگر هنگام بحث در مورد این مسائل تاریخ، مفاهیم، سوالها و جواب هائی که بوده است را ندانید عملاً زبانهای مختلفی حرف میزنید. تجربه سوم، یعنی تجربه کردستان یک تجربه غنی است. رد پای این تجربه در کمونیسم کارگری در نحوه بیان آن، در ذهنیت کادرهایش و در خود آگاهی ما منعکس است. غنی ترین تئوری مارکسیستی در مورد احزاب سیاسی و مبارزه طبقاتی نوشته ای از منصور حکمت است که بعنوان مقدمه بر کتابی که در مورد فعالیت ما در کردستان نوشته شده است^(۴). این نوشته، به اعتقاد من، در توضیح رابطه احزاب سیاسی با جریانات اجتماعی و مبارزه طبقاتی از ایدئولوژی آلمانی قوی تر است. این نوشته در مورد جامعه و تئوری احزاب سیاسی است. گرچه بحث بصورت مقدمه جزوه ای در مورد تجربه کردستان مطرح شده است.

ب - سه تجربه و یک تجربه

تجربه چهارمی را هم اینجا مورد بحث قرار میدهیم: تجربه کردستان عراق است. اما این تجربه با سه تجربه دیگر متفاوت است. به این دلیل که عراق تجربه خود کمونیسم کارگری است. این تجربه، تجربه انقلاب اکتبر و انقلاب ۵۷ که ما در آنها نقش نداشتیم یا تجربه کردستان که رسماً همراه با سنتهای دیگر در آن دخیل بودیم نیست. این تجربه خود حزب کمونیست کارگری با تئوری هایش، با قطعنامه هایش، با سیاستش، با پلاتفرمهایش، با سازمانش و با حزبی به نام حزب کمونیست کارگری است. این تجربه مستقیم خود ما است. حزب کمونیست کارگری در این عمل و تحول اجتماعی شرکت کرد و امروز ما باید بتوانیم ارزیابی کنیم که چه شد؟ و از این تجربه باید چه آموخت؟ این جمعبندی برای ما بسیار مهم است. باید ابژکتیو و دقیق به این تجربه نگاه کنیم آن را جمعبندی کنیم. همانطور که از تجربه انقلاب بلشویکی میشود چندین نوع جمعبندی کرد از این تجربه هم میشود جمعبندی های متفاوتی داشت. سوال این است که کدام درست است؟ تجربه عراق یکی از مهمترین تجربیاتی است که کمونیسم کارگری در ابعاد اجتماعی کرده است. پرداختن به آن برای ما حیاتی است. توجه داشته باشید که بحث امروز من نگاه کردن به کل تجربه کمونیسم کارگری در عراق نیست. بلکه میخواهم از این زاویه معین یعنی بحث حزب و قدرت سیاسی به این تجربه نگاه کنم.

بهر حال، اهمیت این بحث برای من دوگانه است. اولاً تجربیات، دلمشغولی‌ها، پروبلما تیک‌ها؛ تأکیدها و عدم تأکیدها را در مباحث ما شکل میدهد. یک هدف این بحث شکل دادن به زبانی مشترکتر در جنبش ما و درک درست‌همدیگر است. کسی که تجربه انقلاب ۵۷ را دیده وقتی میگوید شورا نوعی سازمان را مجسم میکند و کسی که تجربه کردستان را طی کرده چیز دیگری را مجسم میکند، کسی که به تجربه شوروی نگاه میکند تصویر دیگری دارد و بالاخره کسی که از تجربه عراق می‌آید چیز سومی را در نظر می‌آورد. چه بسا در باره یک مساله به زبانهای مختلف حرف می‌زنند. منصور حکمت با قدرت و انسجام فکریش همه این تجربه‌ها را بهم وصل کرده است و زبان همه است. ممکن است این در مورد تک تک ما این صادق نباشد.

هدف دوم این است که نشان دهیم که کمونیسم کارگری در رابطه با مساله قدرت سیاسی با مسائل بشدت متنوع و پیچیده‌ای روبرو است. با مسیری که جامعه ایران در آن قرار گرفته است و تحولاتی که طی میکند، ما در شرایط بشدت پیچیده، حساس و غامض تر از انقلاب اکتبر قرار می‌دهد. ما امروز از بلشویکهای فوریه ۱۹۱۷ منسجم تر، خط دار تر و شناخته شده تر هستیم اما این وضعیت ما را در موقعیت قوی تری از آنها قرار نمیدهد زیرا بورژوازی امروز صد هزار مرتبه قوی تر و آگاه تر از آن زمان است. رسانه‌ها و ابزارهای جهانی دارند مانند سی‌ان‌ان و بی‌بی‌سی دارد و دستگاههای نظیر سیا و غیره. رسانه‌هایی دارد که دنیا را هر لحظه برای مردم تعریف و تجدید تعریف میکنند. در اوائل قرن بیست تصور بورژوازی جهانی از لنین و بلشویکها احتمالاً چیزی در ردیف زاپاتا بوده است. کسی فکر نمیکرد قرار است روسیه کمونیستی شود و باد کمونیستی انقلاب اکتبر همه اروپا و جهان را به حرکت در آورد. انقلاب اکتبر آنها را غافلگیر کرد. امروز بورژوازی ضد کمونیسم را به یک هنر ارتقا داده است. یک بورژوازی آگاه به خطر کمونیسم و تا دندان مسلح به همه نهادها و ابزارهای جلوگیری از تحقق کابوس کمونیسم. در نتیجه ما با پدیده‌ها و موقعیت‌های بشدت پیچیده تری روبرو میشویم. هدف این بحث البته پیشینی کردن این شقوق نیست. این کار را نمیشود کرد. هدف بحث این است که با برجسته کردن مبانی بحث حزب و قدرت سیاسی و بررسی این تجربیات مبنای نظری ما در رابطه با این بحث مستحکم کند و برای آمادگی در پاسخ دادن به مسائل انقلاب ایران چالاک‌فکری بیشتری را در ما بوجود آورد.

۳ - حزب و قدرت سیاسی یک پروبلما تیک مارکسیستی

بحث حزب و قدرت سیاسی در مورد رابطه حزب کمونیستی و قدرت سیاسی است و نه رابطه هر حزبی با قدرت سیاسی. روشن است مولفه‌هایی در رابطه حزب کمونیستی با قدرت سیاسی وجود دارد که عمومی هستند و همه احزاب را در بر میگیرند اما رابطه یک حزب با قدرت سیاسی تابع

جایگاه آن حزب در جامعه و رابطه آن حزب با دولت یعنی قدرت سیاسی فی الحال موجود است. به این معنی بحث حزب و قدرت سیاسی یک پروبلماتیک مارکسیستی است. مارکسیست ها و کمونیست ها باید پاسخ خود را به آن بدهند. خاصیت این بحث جلو کشیدن مفاهیم، مقولات و شیوه ها در تغییر قدرت سیاسی در جامعه و تصرف آن است. تصرف قدرت سیاسی توسط حزب کمونیستی چیزی جز سازمان دادن انقلاب سوسیالیستی و گذاشتن اولین سنگ بنای انقلاب کمونیستی نیست. هدف این بحث جلب توجه فعالین جنبش کمونیستی - کارگری به پیچ و خم های نظری و عملی در رابطه میان یک حزب کمونیستی با قدرت سیاسی است. تلاشی است برای تیز کردن نظری و عملی جنبش ما از طریق نقد باورهای فکری و عملی جریانات و جنبشهای دیگر که در میان خود ما هم ریشه داشته اند. بحث حزب و قدرت سیاسی یک نقد است. نقدی است به بسیاری از باورهای رایج در مورد رابطه حزب کمونیستی با قدرت سیاسی.

بحث حزب و قدرت سیاسی یک بحث اُپتاسیونی و تبلیغی نیست. تبدیل کردن این بحث و هر بحث تئوریک دیگری به موضوع اُپتاسیون و تبلیغ تئوری را از یک روش تبیین و راه یابی به ورد فرقه ای تبدیل میکند. جنبه جدلی این بحث برای مقابله با تعرض فکری بورژوازی است که نزدیک شدن به قدرت برای کمونیست ها را بلحاظ نظری و عملی میوه ممنوعه اعلام میکند.

مسائل هر انقلابی "غیر استاندارد" هستند و پاسخ "غیر استاندارد" طلب میکند. بجای تلاش بیهوده برای پیش گوئی همه شقوق باید پایه های فکری را ساخت که بر اساس آن بتوان به مسائل نوجوب درخور را داد. هیچ دو انقلابی مثل هم نیستند. این حکم در مورد انقلاب آتی ایران هم صادق است. الگو برداری از انقلاب ۵۷ برای تصویر انقلاب آتی خطا است. انقلاب آتی ایران اشکال و مسائل خود را دارد. بحث امروز موفق است اگر بتواند لنگری بدست بدهد و ذهن را برای دادن جواب های داهیانیه به مسائل پیش بینی نشده آماده کند. همینطور پراتیک ما را در جهتی سوق بدهد که با آمادگی بیشتر بر روند اوضاع تاثیر بگذاریم.

تقلیل دادن بحث حزب و قدرت سیاسی به اعلام این حکم که "حزب قدرت را میگیرد" ساده کردن موضوع است. درست است که بحث حزب و قدرت سیاسی اعلام میکند که "حزب قدرت را میگیرد"، اما بعلاوه توضیح میدهد در چه شرایطی قدرت را میگیرد، پیش شرط ها، ابزارها و مکانیسم های این کار چیست، چگونه باید قدرت را گرفت، بعد از گرفتن قدرت باید منتظر چه بود و اگر انقلاب یا تصرف قدرت در دستور جامعه نباشد، مانند دوره های اختناق یا شرایط سناریو سیاهی

که در عراق داریم، چه باید کرد و بطور کلی رابطه حزب کمونیستی با قدرت سیاسی چیست. همه اینها یک سیستم و یک متد واحد را تشکیل میدهند.

۴ - نکات کلیدی در بحث حزب و قدرت سیاسی

حزب و قدرت سیاسی یک نقد جدی به سنت ها و باورهای داده چپ در مورد قدرت سیاسی و اصولا سیاست و تحزب کمونیستی است. منصور حکمت وقتی اولین بار تزهایش را معرفی کرد باین جمله بحث را باز کرد که من سوالات کفر آلودی را در منطق چپ و کمونیستها مطرح میکنم. بقول منصور حکمت حزب و قدرت سیاسی بحثی در مورد رابطه یک سازمان و یا یک جنبش با قدرت بطور کلی (و نه فقط قدرت دولتی) در یک جامعه است. این رابطه بعنوان یک مفهوم چه در اندیشه و چه در پراتیک، عمل و زندگی روزمره آن سازمان یا جنبش قابل مشاهده است. حزب و قدرت سیاسی به پاسخ هائی بر میگردد که یک جریان، حزب یا جنبش به سوالات کلیدی در مورد قدرت میدهد. این پاسخ ها روشن میکند قدرت سیاسی در اندیشه این حزب چه جایگاهی دارد. حزب و قدرت سیاسی علاوه در شیوه کار، تمرکز نیرو، مشغله ها و مسائلی که یک سازمان در مقابل خود قرار میدهد و در نحوه ای که با زندگی روزمره جامعه درگیر میشود منعکس میگردد. تلقی یک سازمان یا یک جنبش از رابطه خود با قدرت سیاسی در جایگاه آن سازمان یا جنبش در جامعه بژتلب عمیقی دارد.

الف - حزب و قدرت سیاسی و تصرف قدرت سیاسی توسط یک اقلیت

اگر از هر سازمان یا حزب سیاسی بپرسید آیا حزب یا سازمان مورد بحث میخواهد قدرت دولتی را بگیرد؟ جز عده ای مهجور تک سازمان یا حزبی را نخواهید یافت که اعلام کند اصولا نمیخواهد قدرت را بگیرد. احزاب سیاسی در رابطه با قدرت دولتی معنی پیدا میکنند. اگر قدرت دولتی و رفتن به سمت قدرت، بنا به تعریف، از خصوصیات آنها کنار گذاشته شود هیچ دلیلی برای باقی ماندن آن حزب نخواهد ماند. در ایران چریک فدائی خلق میخواست انقلاب دمکراتیک خلق کند و خودش سر کار بیاید. تروتسکیست ها نه تنها میخواهند در "یک کشور" انقلاب کنند بلکه میخواهند این کار را در "چند کشور" با هم انجام دهند. بالاخره در نهایت میخواهند انقلاب کنند و سر کار بیایند. میخواهند قدرت را به مصاف بطلبند. گرفتن قدرت روی دیگر سکه سرنگونی یا حتی تعویض دولت است. کسی که میخواهد دولتی را سرنگون کند یا برکنار کند، چه رفرمیست باشد چه انقلابی، میخواهد قدرت سیاسی را بگیرد. بهر صورت اگر از احزاب چپ و کمونیست، یا آنهایی که خود را چپ و کمونیست میخوانند، بپرسید آیا میخواهند قدرت را بگیرند؟ پاسخ مثبت از آنها خواهید شنید. چریک فدائی، راه کارگر، اکثریت، اقلیت، رنجبران، سرداران و غیره هم میخواهند قدرت را بگیرند.

گفتم، چریک حکومت خلق می‌خواهد، اکثریت حکومت سوسیال دموکراسی نوع اسلامی- روسی وره کارگر هم دنبال اکثریت است. در نتیجه خود این سوال هنوز جواب کاملا متمایز کننده و ”کفر آلودی“ ندارد. باید سوال را به سطح کنکرت تری برد.

سوال های بعدی میتوانند اینها باشند: چه کسی قدرت را میگیرد؟ در چه شرایطی میگیرد؟ و چگونه این قدرت را میگیرد؟ در پاسخ به این سوالات است که راه ها بطور واقعی از هم جدا میشوند. وقتی که از احزاب و جریانات سیاسی چپ پرسید که چه کسی این قدرت را میگیرد؟ خواهند گفت توده مردم یا طبقه کارگر با قیام خود قدرت را میگیرد و آن را به سازمان یا حزب آنها خواهد داد. فرمول قدیمی و ”کلاسیک“ انقلاب توده ای به رهبری طبقه کارگر منظورش همین است. مردم به رهبری این احزاب قیام میکنند و قدرت را میگیرند. در نتیجه کار این احزاب کاشتن نهال ”انقلاب توده ها“ است و تا وقتی این نهال به بر نشسته و تا وقتی توده ها یا اکثریت آنها تصمیم به قیام یا گرفتن قدرت نگرفته اند حرفی از گرفتن قدرت نیست. تصویر داده چپ از پروسه گرفتن قدرت این همین است. در بهترین حالت توده ها یا تشکل های توده ای به رهبری این احزاب قدرت را میگیرند

سناریو این است: یک حزب هست. این حزب شروع میکند به آگاهگری، تبلیغ، ترویج و سازماندهی و متحد کردن مردم و به تدریج رشد میکند تا جایی که شورا درست میکند بعد در شوراها اکثریت را بدست می آورد و وقتی اکثریت شد از طریق شوراها قدرت را میگیرد. این تصویر داده در ذهن چپ از پروسه تصرف قدرت سیاسی است.

بحث حزب و قدرت سیاسی نقد این ذهنیت است. این پروسه، یعنی اکثریت مردم یا طبقه کارگر بطور کلی قیام میکنند و قدرت را به یک حزب کمونیستی میدهند، قابل انجام نیست. تخیلی است تا زمانی که ”نهال“ انقلاب و تشکل های توده ای به اندازه کافی برای این کار رشد کنند، جامعه چندین بار متحول شده است، جنگ شده، رژیمهای مختلف بورژوا سر کار آمده اند. طی این مدت در کشوری نظیر ایران چندین بار فعالین چپ را قتل عام کرده اند، فعالین و کادرهای این حرکت سالخورده و بازنشسته شده اند، مردم خسته و فرسوده شده اند و تشکل های توده ای از هم گسیخته است. نمونه این وضع انقلاب ۱۹۰۵ روسیه است که بحث مفصل آنرا در بررسی تحلیلی انقلاب روسیه کرده ام (۵). اعتصاب توده ای شد، سرکوب وقتی شروع شد که مردم فرسوده و خسته شروع به تمام کردن اعتصاب کردند. تز رزا لوگزامبرگ (اعتصاب توده ای) عملا پیاده شد و شکست خورد. خستگی و فرسودگی مردم انقلاب ۱۹۰۵ را شکست داد. درست به همین دلیل لنین از این تجربه ضرورت قیام کمونیستی را نتیجه میگیرد. تصویر کلیشه ای سوسیال دمکراتها از مساله قدرت، بعد از

شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، موج بزرگی از بازگشت از مارکسیسم یا انقلابیگری را به دنبال داشت امپریوکریتیسیسم در میان بلشویکها و انحلال طلبی در میان منشویکها که در بحث انقلاب روسیه مفصل به آن پرداخته ایم.

اساس بحث حزب کمونیستی و قدرت سیاسی، تا آنجا که به تصرف قدرت مربوط است، این است که چنین پروسه رشد تدریجی و اکثریت شدن یک حزب کمونیستی قابل تحقق نیست، تخیلی است. اساس تزه‌های منصور حکمت، همانطور که به صراحت در سخنرانی کنگره دوم اعلام میکند، این است که یک حزب کمونیستی قدرت را بعنوان یک اقلیت میگیرد. قیام کمونیستی قیام یک اقلیت است و قدرت توسط یک اقلیت تصرف میشود.

بحث حزب و قدرت سیاسی تا آنجا که به مساله تصرف قدرت سیاسی مربوط است بحث گرفتن قدرت توسط یک اقلیت است. این اقلیت البته باید مشخصاتی داشته باشد که بعدا به آن خواهیم پرداخت اما نقطه جدائی منصور حکمت در این بحث از چپ سنتی از همین تصرف قدرت توسط اقلیت شروع میشود.

ب - برای همراه کردن اکثریت با خود، باید بدوا قدرت را گرفت

روشن است که حکومت سوسیالیستی بر اساس دخالت آگاهانه، مستقیم و وسیع اکثریت ساکنین یک کشور یا یک جامعه ممکن است. در نتیجه حزب کمونیستی و حکومت کمونیستی نیازمند حمایت اکثریت جامعه است. و روشن است که بلحاظ نیازهای جامعه یک حزب کمونیستی نماینده اکثریت مردم است و اگر واقعا امکان انتخاب آزاد و آگاه به مردم داده شود این حزب را انتخاب میکنند. اما مسئله دقیقا این است که جامعه بورژوائی و دولت بورژوائی چنین امکان اکثریت شنی را به یک حزب کمونیستی نمیدهند. نکته اساسی این است که در جامعه بورژوائی برای اینکه یک جریان کمونیست اکثریت شود باید بدوا قدرت را بگیرد. کسب قدرت پیش شرط اکثریت شدن است. با تصرف قدرت سیاسی توسط کمونیست ها تازه امکان انتخاب آگاه و آزاد به مردم داده میشود، تازه یک حزب کمونیستی به اکثریت مردم دسترسی پیدا میکند. در یک جامعه بورژوائی، تا وقتی حزب کمونیستی قدرت را نگیرد این حزب نمیتواند اکثریت مردم یا حتی طبقه کارگر را با خود همراه کند. بورژوازی با همه امکانات و نهادهائی که دارد و با قدرتی که، بخصوص در دوران ما، در قالب دولت، رسانه های جمعی، مهندسی افکار، و غیره دارد، اکثریت شدن یک حزب کمونیستی پیش از تصرف قدرت سیاسی را به امری محال تبدیل کرده است. کودتا خواهند کرد، جنگ براه خواهند انداخت، قتل عام میکنند، گرسنگی میدهند و غیره. نهاد سلطنت را در همه کشورها درست برای

چنین شرایط بحرانی می‌خواهند. سلطنت برای بورژوازی عامل ثبات است. نهادهی که میتواند بظلمت و راهی دولت قرار بگیرد و در شرایطی که اقتدار بورژوازی به خطر افتاده باشد اعلام وضعیت فوق العاده کند. ترکیب شاه و ارتش و ارتشی بودن شاه ابزار روز مبادای بورژوازی در مقابل کمونیست‌ها و پرولتاریا است. این سیستم به هیچ کمونیستی اجازه نمیدهد که در اپوزیسیون اکثریت شود. اتفاقا ابزار جلب اکثریت و پیش شرط اکثریت شدن در جامعه برای کمونیست‌ها کسب قدرت سیاسی است. وقتی کمونیست‌ها قدرت را میگیرند یک اقلیت اند. وقتی این اقلیت اعلام میکند که چه حکومتی را سر کار می‌آورد و چه نظامی را مستقر میکند، برنامه اش را اعلام میکند و اعلام میکند حقوق مردم چیست و بویژه این حقوق را به نیروی دولت تضمین میکند، تازه به جامعه مجال میدهد که این نیروی کمونیست را انتخاب کند. انقلاب اکتبر اقدام یک اقلیت برای گرفتن قدرت سیاسی بود. بلشویکها نه از شوراهای اجازه گرفت بودند که قدرت بگیرند و نه در شوراهای اکثریت بودند و نه کنترل را بدست شوراهای داده بودند. تازه کل تمرکز نیرو و نفوذ اساسا در شورای پتروگراد است. همین حکم منصور حکمت است که در قاموس چپ کفر آلود محسوب میشود. وگرنه تصرف قدرت توسط اکثریت مورد قبول همه احزاب سیاسی چپ است و اتفاقا راه کوری است که بورژوازی در مقابل کمونیست‌ها و در مقابل طبقه کارگر قرار میدهد. همانقدر که انتخابات میتواند نشان دهد که یک حزب بورژوائی اکثریت است؛ قیام کمونیستی یک اقلیت میتواند همین نقش را داشته باشد.

پ - حزب و قدرت سیاسی - سازمان دولت توسط اقلیت

اما مسئله تنها تصرف قدرت توسط یک اقلیت نیست. اقلیتی که قدرت را تصرف میکند ناچار است که تا مدتی، بسته به شرایط، دولت جانشین را هم بسازد. سازمان دادن و به قدرت رساندن نهادهای توده ای و درهم شکستن مقاومت بورژوازی بیش از هر چیز نیازمند دخالت قدرت سازمان یافته دولتی است. وقتی که به تجربه انقلاب روسیه نگاه کنید متوجه میشوید که قیام کنندگان، حزب بلشویک، مجبور است برای دفاع از انقلاب در مقابل تعرض بورژوازی، خود دولت را تشکیل دهد. و تا خاتمه جنگ داخلی کابینه بلشویکی است. اتفاقا تزلزل در این زمینه شاخص منشویک‌ها و بلشویک‌های بینابینی در این انقلاب است. در ایران این پروسه ممکن است دو هفته باشد و یا سه ماه، کمتر یا بیشتر تفاوتی در نفس امر نمیکند، حزب کمونیستی که قیام کرده و قدرت را گرفته است باید آماده باشد و فراتر از آن مجبور است اول کار دولت یعنی سازمان قدرت را بسازد. قیام کمونیستی اقلیت ناچار است که فوار به دولت اقلیت منجر شود. این دولت یک دولت کمونیستی در دوره انقلابی است که مضمون کمونیستی آن را سیاست کمونیستی تعیین میکند و نه اجرای برنامه های اقتصادی سوسیالیستی و یا ناشی شدن آن از شوراهای. (مراجعه کنید به بحث دولت در دوره های انقلابی از منصور حکمت)

حزب و قدرت سیاسی در رابطه با تصرف قدرت سیاسی به معنای تصرف قدرت توسط یک اقلیت و ادامه این کار یعنی ایجاد سازمان دولت برای مستقر کردن دولت کمونیستی و شروع و تکمیل انتقال قدرت به سازمان توده ای (شوراها) است. مدت این پروسه بستگی کامل به شرایط ویژه هر جامعه و موقعیت نیروهای بورژوازی در دوره تصرف قدرت دارد. قیامی که بلشویکها سازمان دادند تصمیم و اجرایش توسط کمیته مرکزی حزب گرفته شد و نه در شوراها. پوشش شوراها را علیرغم مخالفت لنین، از جانب تروتسکی پیشنهاد و به تصویب رسید اما در هر حال پوشش بود.

ت - آیا هر اقلیتی در هر شرایطی میتواند قدرت را بگیرد؟

پاسخ به این سوال قطعاً منفی است. هر اقلیتی نمیتواند قدرت را بگیرد و اگر بگیرد آنچنان بورژوازی سرکوبش میکند که تا صد سال سر بلند نکند. و بعلاوه در هر شرایطی نمیتواند قدرت را بگیرد. هر اقلیتی نمیتواند قدرت را بگیرد. اگر هم بگیرد نمیتواند آن را نگاه دارد. اگر جامعه در شرایط ویژه ای نباشد و اگر این اقلیت انقلابی مشخصات ویژه ای نداشته باشد بورژوازی جامعه را بسرعت علیه چنین اقدامی بسیج خواهد کرد و یا آنرا منفعیل میکند و چنین قیامی را سرکوب میکند.

وجود تلاطم انقلابی یا بحران انقلابی در جامعه، یعنی وجود شرایطی که مساله دولت و قدرت سیاسی در جامعه بالا آمده و به اصطلاح به خیابانها کشیده شده است، مردم به مصاف قدرت دولتی رفته اند و میخواهند دولت را سرنگون کنند، اولین پیش شرط تصرف قدرت توسط یک حزب کمونیستی است. وقتی که در جامعه بحران انقلابی وجود ندارد و مردم هرچند ناراضی و متنفر از رژیم باشند، در ابعاد وسیع به زندگی عادی خود مشغول اند. در یک روز معمولی اگر هم تصرف قدرت سیاسی توسط یک اقلیت ممکن باشد نگاه داشتن این قدرت ناممکن خواهد بود. تفاوت این دو شرایط یکی از تفاوت های کودتا با قیام و انقلاب است. کودتا شکلی است که افسران ارتش قدرت را میگیرند. یک صبح رادیو اعلام میکند که دولت سرنگون شده است. این شیوه کار مناسب کمونیست ها نیست. افسران ارتش وقتی کودتا میکنند قدرت در درون خود طبقه بورژوا دست به دست میشود و بخشی از بورژوازی و دستگاه دولت را دارند. در مورد کمونیست ها کل دستگاه دولت و نهادهای بورژوازی، قبل از اینکه احیاناً مردم به حرکت در آیند به مقابله برخوانند خاست. به همین دلیل قدرت سیاسی را در هر شرایطی نمیتوان تصرف کرد. پیش شرط تصرف قدرت سیاسی این است که انقلابی در جامعه درحال رشد باشد. جامعه باید در مقابل انتخاب قرار گرفته باشد و بتواند چپ را انتخاب کند. در غیر این صورت بورژوازی کل امکانات خود بسیج میکند و نیروی کمونیست را ایزوله و سرکوب خواهد کرد.

ث - چه اقلیتی قدرت را میگیرد؟

هر اقلیت کمونیستی نمیتواند قدرت را بگیرد. این اقلیت باید یک نیروی واقعی و مادی در جامعه و بویژه در طبقه کارگر باشد. یک نیروی واقعی باشد و با مسائل خاصی تداعی شود و بتواند در شرایطی با عمل انقلابی خود جامعه و طبقه را آنچنان پلاریزه کند که کل طبقه و بخش اعظم جامعه را پشت سر خود بکشاند. تصرف قدرت سیاسی توسط اقلیتی که این خاصیت را نداشته باشد اقلیتی که در جامعه و در طبقه چنین ریشه ای نداشته باشد محکوم به شکست است. بنابراین تنها این ها هستند که: حزب کمونیستی قدرت را بعنوان یک اقلیت میگیرد. جریان کمونیستی برای اکثریت شدن باید قدرت را بگیرند. برای اینکه جریان کمونیستی بتواند این کار را انجام دهد باید اقلیت معینی با امکانات مشخصی باشد. باید اقلیتی باشد که در جامعه نفوذ دارد، بخصوص در طبقه کارگر نفوذ دارد و با عمل انقلابی (تصرف قدرت) جامعه را پشت خود بسیج کند. در انقلاب اکتبر؛ که بعدا به آن برمیگردیم، بلشویکها قدرت را میگیرند. بلشویکها اقلیت بودند و آنهایی که قدرت را گرفتند هم یک اقلیت بسیار کوچک در مقیاس روسیه بودند و قدرت را هم تنها در پتروگراد گرفتند. اما نفوذ بلشویکها از طریق پلاریزه شدن جامعه حول مسله جنگ و نارضایتی از دولت کرنسکی به شدت وسیع بود. جامعه آنقدر پلاریزه است که وقتی فردای قیام بلشویکها در کنگره سراسری نمایندگان شوراها اعلام میکنند که قدرت گرفته شده، علیرغم اینکه اقلیت نسبتا بزرگی مخالف است، اما کل کنگره بلند میشود و سرود انترناسیونال را میخواند. جالب است خود بلشویک ها نسبت به همین مسله اقلیت و اکثریت تزلزل زیادی داشتند و عملا زیر فشار لنین قیام را قبول کردند. نمایندگان حزب بلشویک در مذاکره با منشویکها برای جلب آنها به شرکت در دولت شوراها پذیرفتند که لنین و تروتسکی را کنار بگذارند!

این اقلیت را جامعه باید با حرکت یک طبقه و یا بخشی از طبقه تداعی کند. تصرف قدرت توسط یک حزب کمونیستی باید از طرف جامعه بعنوان تصرف قدرت از جانب کارگران سوسیالیست شناخته شود، مهم نیست که چند کارگر سوسیالیست در حزب هستند. جامعه میتواند با چنین پدیده ای خود را مربوط کند و از آن حمایت کند. چنین اقلیتی اگر در تلاطم انقلابی قدرت را بگیرد به سرعت اکثریت میشود. اکثریت طبقه و اکثریت جامعه از آن حمایت خواهد کرد. جمعبندی کنم:

1. بحث تصرف قدرت توسط یک جریان کمونیسی بحث تصرف قدرت توسط یک اقلیت است نه اکثریت مردم یا طبقه.
2. بسیج اکثریت برای یک حزب کمونیستی مکانیسم کسب قدرت نیست. بعکس کسب قدرت مکانیسم بسیج اکثریت است.

3. نقش اقلیت انقلابی تنها محدود به گرفتن قدرت نیست در سازمان قدرت بلافاصله بعد از تصرف قدرت این اقلیت مجبور است همان نقش محوری را بازی کند.
4. هر اقلیتی نمیتواند در هر شرایطی قدرت را بگیرد. اقلیت باید نیروی واقعی و قابل لمس در طبقه و در جامعه باشد و بتواند عمل انقلابی و رادیکال سازمان بدهد و از طریق این عمل رادیکال و انقلابی در صحنه اجتماع؛ جامعه و کل طبقه را به دنبال خود بکشد.
5. وجود تلاطم انقلابی - وجود یک تناقض که قدرت را به چالش کشانده مقطع ویژه ای است که در آن میشود قدرت را گرفت

۵ - چگونه میتوان در چنین موقعیتی قرار گرفت؟

سوالی که اکنون باید به آن جواب داد این است که آیا میشود آگاهانه به چنین اقلیتی تبدیل شد؟ آیا میتوان انقلاب را سازمان داد؟ جواب من به هر دو این سوالات مثبت است. بحران انقلابی را احزاب بوجود نمی آورند. بحران و تلاطم انقلابی پدیده های ابژکتیو هستند که فاکتورهای زیادی در شکل دادن به آنها تاثیر دارند. شرایط اقتصادی، اجتماعی، تاریخ یک جامعه، روانشناسی اجتماعی و غیره از جمله عواملی خارج از کنترل احزاب سیاسی هستند. بهر حال خود جامعه در نتیجه تناقضات درونی خود به بحران انقلابی کشیده میشود. اما در یک تلاطم انقلابی اراده و نقشه یک حزب کمونیستی میتواند انقلاب را ممکن کند و یا به عکس فرصت را از دست بدهد. بدون حزب بلشویک و بدون لنینیسم بطور اخص انقلاب اکتبری وجود نمیداشت. انقلاب اکتبر اولین انقلاب از پیش نقشه ریزی شده بود و لنینیسم نشان داد که اراده انسان تا چه اندازه میتواند تاریخ را بسازد.

برای تبدیل شدن به نیروئی که بتواند در شرایط انقلابی قدرت را بگیرد، یعنی بتواند انقلاب کند باید اهرمهای خاص، نیروی معین و رابطه خاصی با طبقه کارگر و با مردم داشت. در این رابطه باید به مسائل زیر توجه کرد:

I - رابطه مردم با احزاب سیاسی، با انقلاب و با رفرم یک رابطه عمیقاً انسانی است. مردم از سر تئوری یا تحلیل یا اثبات اجتناب ناپذیری انقلاب و ایدئولوژی نیست که انقلاب میکنند و یا به حزبی میپیوندند. مردم و طبقه کارگر وقتی به حزب یا انقلابی میپیوندند که معتقد باشد که با این انقلاب یا با این حزب وضع زندگی آنها تغییر خواهد کرد و این انقلاب یا حزب پیروز خواهد شد. مردم برای بهبود زندگیشان به حرکت در می آیند.

II - قدرت یک پدیده اجتماعی است. حزب کمونیستی باید در جامعه قدرت باشد. تعداد هسته ها و حوزه های یک سازمان علامت قدرت آن سازمان نیست. باید چنین حزبی بتواند بخشی از جامعه را به حرکت در آورد و یا با اتکا به این بخش از جامعه نیروی واقعی را روی زمین سفت جابجا کند. اگر این نیرو اجتماعی است و اگر قدرت یک پدیده اجتماعی است آنوقت اهرمهای قدرت هم مکانیسم های اجتماعی هستند. اگر این مکانیسم ها اجتماعی هستند، آنوقت یک حزب کمونیستی باید بتواند در مقیاس جامعه اظهار وجود و اظهار قدرت کند. جامعه باید این حزب را بعنوان قدرت قبول کند و بخشی از جامعه خود را با این قدرت تداعی کند و فکر کند که اگر به این حزب ملحق شود زندگی بهتر میشود و اگر به این حزب ملحق شود قدرتمند (empowered) میشود و دامنه عمل و تاثیرش در دنیای بیرون بیشتر میشود. اگر قدرت اجتماعی است، هرکس باید با آمدن با حزب کمونیستی احساس قدرت بیشتری بکند. این احساس قدرت سکتی یا گروهی نیست کاملاً اجتماعی است. سکت های مذهبی و سیاسی هم به فرد در جمع احساس قدرت میدهند اما این قدرت اساساً اجتماعی نیست. توطئه گرانه است. مکانیسم هائی که فرد را (اگر فرد یکی از چند میلیون باشد و نه از ده یا صد نفر) به حزب جلب میکند اصلاً فردی نیست بعکس کاملاً اجتماعی است. تشخیص این مکانیسم های اجتماعی هنر یک حزب کمونیستی در شرایط خاص هر جامعه است. بعضی از این مکانیسم ها در جهان امروز کمابیش معلوم و استاندارد هستند و بعضی دیگر به وضعیت یک جامعه تاریخ، خصوصیات نیروهای درگیر در صحنه اجتماعی و سیاسی و مولفه های اجتماعی هر جامعه بر میگردد که ویژه یک جامعه خاص در مقطع معینی از تاریخ آن است.

بحث در مورد مکانیسم های اجتماعی قدرت پای بحثی را به میان میکشد که منصور حکمت به آن عنوان "حزب و جامعه" را داده است. بعد از سخنرانی در کنگره دوم حزب تحت عنوان "حزب و قدرت سیاسی"، منصور حکمت همین بحث را در نشریه انترناسیونال در چارچوب عمومی بحث "حزب و جامعه" مطرح میکند. دلیل این کار این است که بحث "حزب و قدرت سیاسی" و بحث "حزب و جامعه" ارتباط تنگاتنگ و لاینفکی با هم دارند. برای یک حزب کمونیستی بحث "حزب و جامعه" میگوید که اگر میخواهید در جامعه قدرت بشوید باید به مکانیسم های اجتماعی قدرت نگه کنید و در مقابل تزه های "حزب و قدرت سیاسی" میگویند که هدف از دست بردن به اهرمهای اجتماعی، تبدیل شدن به محمل جابجائی قدرت و سرانجام تصرف قدرت سیاسی، یعنی سازمان دادن انقلاب است.

سوال این است که مکانیسم های اجتماعی قدرت کدامند و چگونه در یک جامعه میتوان قدرت شد؟ وقتی به این بحث دقت کنید منصور حکمت بدرست میگوید که "حزب و قدرت سیاسی" و

”حزب و جامعه“ در واقع مولفه های ساختن یک حزب سیاسی کمونیستی هستند. کنه مساله این است که یک حزب سیاسی حزبی است که برای قدرت سیاسی مبارزه میکند و مکانیسم های اجتماعی قدرت را بدست میگیرد. بحث ”حزب و قدرت سیاسی“ را اگر از بحث ”حزب و جامعه“ جدا کنید به یک تئوری توطئه گرانه ساده میرسید. و اگر از بحث حزب و جامعه تزه های ”حزب و قدرت سیاسی“ را بگیرید به یک گروه فشار یا یک بنیاد خیریه تبدیل میشود. اگر مکانیسم های قدرت در جامعه اجتماعی است آنوقت باید در ابعاد اجتماعی به این مکانیسم ها نگاه کرد.

III - اولین مولفه در هر حرکت اجتماعی پرچم آن حرکت است. یک جریان سیاسی وقتی در جامعه ای میتواند قدرت شود که با یک پرچم با یک خواست و یک آرمان تداعی شود. برای کمونیست ها و برای کمونیسم کارگری این پرچم، پرچم کمونیسم و چپ ترین پرچم موجود در جامعه است. در روسیه اول قرن بیست، مثلا، بلشویسم با رادیکالیسم، سازش ناپذیری و سوسیالیسم تداعی میشد. حزب کمونیست کارگری باید سمبل رادیکالیسم در جامعه باشد. اگر رادیکالیسمی که این حزب نمایندگی میکند واقعی باشد و ریشه در واقعیات جامعه داشته باشد، که کمونیسم کارگری چنین است، آنوقت دیر یا زود، وقتی که در اثر فعالیت ما جامعه به چپ میچرخد، خود را با این حزب تداعی خواهد کرد. چرخیدن جامعه به چپ به معنی چرخیدن به طرف این حزب خواهد بود وقتی که جامعه به مصادف قدرت دولتی میرود و به دنبال آلترناتیوی برای وضع موجود است، غالبا این آلترناتیو را در چپ جستجو میکند. زیرا جوهر چپ رفتن به مصادف وضع موجود است. در چنین شرایطی اگر یک حزب کمونیستی سیاسی و اجتماعی وجود داشته باشد جامعه به سمت آن میچرخد. در نتیجه بحث حزب و قدرت سیاسی قبل از هر چیز و بیش از همه چیز به معنی وجود یک پرچم چپ کمونیستی سازش ناپذیر و رادیکال در فضای جامعه است که با یک حزب کمونیستی تداعی شود. با چپ نیمه و ناتمام و متوسط الحال این پرچم ایجاد نمیشود. انقلاب منطقی رادیکال است. پرچم چپ و پرچم راست هردو میلیتانت و رادیکال خواهند بود. احزاب ”میانه“ در هر دو کمپ در حاشیه جریان های اصلی چپ و راست قرار خواهند گرفت. حزب کمونیستی باید این پرچم چپ در جامعه را نمایندگی کند و با آن تداعی شود. اگر حزبی با این پرچم تداعی شود، اگر جامعه شمارا بعنوان نیروی کمونیست و چپ خود بشناسد، دفتر حزب که در تهران باز شد، کارگر از کارخانه اش به این دفتر مراجعه میکند و عضو حزب میشود. همه این کار را میکنند. هرکس که چپ است این کار را میکند. حزب کمونیستی در هر جا باید با پرچم بالامنزاع رادیکالترین چپ در جامعه تداعی شود. در سطح جامعه و در ابعاد اجتماعی هیچ جریانی نباید سمت چپ این حزب ایستاده باشد. اگر چنین جریانی هست باید چپ های ”مالیخولیائی“ باشند که حاشیه ای هستند.

IV - دومین فاکتور تعیین کننده قابلیت یک حزب در تشخیص موقعیت های خاص در حیات سیاسی یک جامعه و عکس العمل درست و به موقع آن است. حزبی که این مقاطع و این فرصت ها را از دست بدهد در یک روز ده سال عقب می رود. اگر امکان قیام باشد و حزب قیام نکند، اگر امکان مقاومت باشد و حزب مقاومت نکند، اگر شکلی از مبارزه برائی داشته باشد و حزب به آن نپردزد و اگر ... این حزب بازنده خواهد بود. وقتی به انقلاب روسیه نگاه میکنید خاصیت لنین را در تشخیص همین میابید. تئوریش چقدر دقیق یا نا دقیق است بجای خود، تشخیص مقاطع تاریخی تعیین کننده است. در تجربه انقلاب ایران، تجربه کردستان و در تجربه عراق به نمونه های مثبت و منفی این تشخیص یا عدم تشخیص خواهیم پرداخت.

IV - دومین مولفه علنیت است. اگر مکانیسم های قدرت در جامعه اجتماعی هستند، آنوقت سیاست یک فعالیت و یا یک پدیده علنی است. جامعه، سیاست و قدرت را تنها در شکل علنی میتواند تجربه کند. وقتی سیاستی یا کسی ابعاد اجتماعی پیدا کرد، آن سیاست و آن کس نمیتواند مجهول الهویه و ناشناخته باشد. جامعه همه پدیده های اجتماعی را با اشخاص معرفی تداوی میکند از هنر تا سیاست و از فلسفه تا علم این حکم صادق است. به این معنی وجود طیف وسیعی از رهبران شناخته شده جامعه، در سطوح مختلف، رهبرانی که با مبارزه، خواست و آرمان معینی تداوی میشوند، یکی از شروط بی برو و برگرد عمل اجتماعی است. در این رابطه لازم است که به یک تمایز مهم اشاره کنم (در بحث مربوط به عراق در مورد آن مفصلتر صحبت خواهم کرد). این تمایز، تمایز میان کمپین کننده و رهبر است. کمپین کننده و رهبر دو پدیده متفاوت هستند. وقتی از رهبر صحبت میکنم منظورم کسانی هستند که مردم آرمانهای خود را با آنها تداوی میکنند. آنها را سخنگو و رهبر خود میدانند و یا در این ظرفیت آنها را پذیرفته اند. وجود طیف وسیع از رهبرانی که جامعه مسائل اساسی خود را با آنها تداوی کند رکن دیگر بحث حزب و قدرت سیاسی است. این مسائل اساسی الزاما مسائلی نیستند که تحلیلا پایه ای هستند. مثلا بجای اینکه لغو کار مزدی مبنای پلاریزه شدن جامعه گردد، جامعه میتواند حول مساله زن، رهائی از چنگال مذهب، آزادی سیاسی یا هر چیز دیگری قطبی شود. در روسیه در سال ۱۹۱۷ جنگ، زمین و قحطی به محور قطبی شدن جامعه تبدیل شد.

اقلیتی که از آن صحبت کردم باید طیفی از رهبران جامعه را با خود داشته باشد. کسانی که جامعه آنها را دیده باشد، کسانی که از مسائل و خواستهائی دفاع کرده، خود را با این مسائل تداوی کرده باشند و مردم را در این جدالها رهبری کرده باشند. منظورم این نیست که تنها در مورد این مسائل اطلاعیه داده باشند. باید جامعه اینها را در این عرصه ها رهبر خود بداند. فرد میتواند در مورد هزار

مساله موضع بگیرد و جامعه او را با هیچ یک از این موضوعات تداعی نکند. جامعه باید در ابعاد کلان (ماکرو) این رهبران را با این موضوعات شناخته باشد. مردم یک محل، کارگران یک رشته، مردم یک شهر یا کشور باید این قضاوت را داشته باشند. این رهبران و این کادرهای حزب باید اسمشان با خواست و آرمانی تداعی شود. دفاع از حق انسان و با برابری طلبی، دفاع از کارگر، ضدیت با منبّه آزادی خواهی، یا هر چیز دیگر. این تداعی شدن تنها با نوشتن مقالات بدست نمیآید. باید در نبرد علیه مخالفین یا باورهای مقابل شرکت کرد، باید روشنگر بود، باید متحد کننده بود، باید هدایت کننده بود. باید در این مبارزه رهبر بود. در نتیجه حزب و قدرت سیاسی اگر یک پایه اش پرچم است، پایه دومش وجود رهبران اجتماعی شناخته شده در یک حزب کمونیستی است. با رهبران و فعالین مخفی و ناشناس به جایی نمیرسید. باید روشن باشد که منظورم از علنیت، علنیت رابطه و تعلق تشکیلاتی افراد در شرایط اختناق نیست. منظورم هویت و شخصیت سیاسی آن ها در جامعه است که درون تشکیلاتی نیست و اجتماعی است. حزب بدون وجود چنین طیفی از کادرها دستش به هیچ جای قدرت سیاسی بند نمیشود. حزب کمونیست کارگری ایران هنوز از این رهبران بسیار کم دارد. قدم هائی به جلو برداشته ایم اما هنوز برای هدفی که در مقابل ما قرار دارد، کم است. یک حزب کمونیستی نمیتواند قدرتمند باشد اما رهبران علنی اجتماعی نداشته باشد. سیاست علنی است، قدرت علنی است و ابزارهای اجتماعی دست بردن به این قدرت علنی هستند. ”حزب و جامعه“، ”حزب و شخصیت ها“ و ”حزب و کادرها“ اجزا انتگره بحث ”حزب و قدرت سیاسی“ هستند. یک پایه مهم یک حزب سیاسی وجود این رهبران و کادرها است. در نتیجه وقتی درباره حزب و قدرت سیاسی صحبت میکنیم باید اول در مورد این مسائل حرف زد. چه کسانی جلو هستند؟ چه کسانی جلو می آیند؟ چگونه میشود آگاهانه چنین طیفی را شکل و گسترش داد؟

V - اگر قدرت اجتماعی است دسترسی به جامعه کلید قدرت است. اگر شما به جامعه دسترسی نداشته باشید نه پرچمی را میتوانید بلند کنید و اگر هم بلند کنید نه کسی آن را میبیند و نه رهبر کسی میشود. دسترسی به مردم، دسترسی به جامعه در ابعاد کلان و اجتماعی شرط دیگر قرار گرفتن در موقعیتی است که بتوانید مدعی قدرت شوید. یک حزب نمیتواند با اتکا به حرفهای درگوشی و یا اعلامیه هائی با تیراژ محدود حرفش را به جایی برساند. رسانه ها، رادیو، تلویزیون، نشریات پرتیراژ، سخنرانی، کار مستقیم با مردم، نهادهای توده ای و بطور کلی دسترسی به چشم، گوش و فکر مردم در ابعاد وسیع برای ما حیاتی است. اختناق دقیقاً برای محروم کردن کمونیست ها از این امکانات اعمال میشود. جریانی که گاهی اعلامیه یا نشریه ای را برای یک جمعیت ۵۰ میلیونی در چند هزار نسخه منتشر میکند از مهمترین مکانیسم دست بردن به قدرت محروم است. اگر در اول قرن با تیراژ چند صد نسخه نشریه، احزاب سیاسی میتوانستند حرفشان را به گوش مردم

برسانند، در قرن ۲۱، در عصر ماهواره، در حالیکه طرف مقابل شما به تلویزیون و رادیو های ۲۴ ساعته و نشریات پرتیراژ مجانی دسترسی دارد و در حالیکه بورژوازی دنیا را از منظر خود به اطلاق نشمین مردم کشانده است، با اعلامیه، با اشل و ابزارهای قرن ۱۹ نمیشود وارد این میدان شد. درست مثل این است که با تفنگ سرپر جنگ اول به مصاف ام ۱۶ یا کلاشینکف بروید. دسترسی به مردم با اتکا به ابزارهای زمانه خود شرط بی برو و برگرد قدرت شدن است. و این امر صرفاً تکنولوژیک نیست. فرهنگی است، سازمانی است، مسابقه جذابیت است، مسابقه شخصیت ها است. مسابقه قلم خوب و جلب مخاطب است. تنها به حکم اینکه ایدئولوژی شما انسانی تر است نمیتوانید مردم را جذب کنید. در نتیجه پایه دیگر بحث حزب و قدرت سیاسی دسترسی است. حزبی که بخواهد در ایران قدرت شود باید به مردم در ایران و به ایرانیان در خارج کشور، در ابعاد وسیع دسترسی داشته باشد از نوع و در اشلی که بورژوازی این کار را میکند. دسترسی به مردم با ابزارهای تکنولوژیک و به شیوه آن هر دوره رکن اساسی نزدیک شدن یک حزب کمونیست به قدرت است. بارها تکرار کرده ایم که قدرت اجتماعی است و مکانیسم های آن، از جمله دسترسی، باید در اشل اجتماعی فهمیده شوند.

VI - مکانیسم های دیگری هستند که سازمانی هستند یا جنبه سازماندهی دارند. اشاره کردم که رابطه مردم با احزاب سیاسی و با تشکل های موجود در جامعه یک رابطه انسانی است برای اینکه یک حزب کمونیستی در جامعه ای قدرت داشته باشد باید محمل قدرت پیدا کردن انسانها در آن جامعه شود. یعنی اگر کسی به این حزب پیوست باید قدرتش برای تاثیر گذاری در جامعه بیشتر شود. فرد باید احساس کند که بازویش در بازوی کسان دیگری که هم مسئله اش هستند قفل میشود، از تنهایی در می آید و قویتر میگردد. اشاره کردم که برای مردم مبارزه امری ایدئولوژیک و فکری نیست. یک فعالیت برای بهبود زندگی است. یک حزب کمونیستی نمیتواند مثل یک انجمن فکری دانشجویی باشد. باید محمل متحد کردن مردم در همه عرصه های مبارزه آنها باشد. باید پیوستن به این حزب بالفعل فرد را در مبارزه ای که برای زندگی بهتر میکند قوی تر کند. این امر تنها مربوط به شرایط انقلابی و یا شرایط دمکراتیک نیست. در هر حال باید چنین باشد. شرایط مختلف ابعاد و دامنه فعالیت را تغییر میدهد اما جنس و عیار آن یکسان است. پیوستن و نپیوستن فرد به یک حزب، وقتی در ابعاد اجتماعی مد نظر باشد، یک امر اجتماعی است و نه فردی. بحث اژیتاتور پرولتر که منصور حکمت مطرح میکند از همین جنس است. مکانیسم هایی که انسانها را در همان موقعیت اجتماعی که دارند بخود جلب میکند. سازمان دادن مردم به معنی بهم یافتن آنها، گذاشتن دستشان در دست یکدیگر، متحد کردنشان همه مکانیسم اجتماعی سازمان دهی است. اگر جایی یک حزب کمونیستی وجود دارد باید در آنجا هرکس که برای بهتر کردن هر گوشه ای از

زندگیش مبارزه میکند بتواند به آن حزب مراجعه کند و آن حزب دستش را در دست دیگران بگذارد. این حزب باید مرکز تجمع رهبران و آژیتاتورها باشد. سازمان حزب اگر جواب این نیاز اجتماعی را ندهد در دنیای واقعی چیزی جز محفل فکری یا گروه فشار حاشیه ای نیست. در اینجا باید به این نکته توجه کرد که سازمان کادرهای حزب، اسکلتی است که گوشت و پوست انسانی را بگرد حزب استوار نگاه میدارد. بدون این خاصیت سازماندهی اجتماعی گوشت و پوستی بدور اسکلت کادری وجود نخواهد داشت و شما با اسکلت لختی روبرو هستید که بدرد فیلم های ترسناک میخورد. و بدون این اسکلت، کوه گوشتی دارید که نمیتواند روی پایش به ایستد. بحث این است که یک ابزار و یک اهرم مهم قدرت وجود یک سازمان اجتماعی قدرت است و این سازمان قدرت بیش از هر چیزی یک پدیده اجتماعی است. سازمان حزب کمونیستی را در این متن باید بعنوان یک پدیده اجتماعی فهمید. برای اینکه یک حزب کمونیستی قدرت شود باید محمل قدرت یابی مردم شود. تنها با تبلیغ، ترویج یا آژیتاسیون نمیشود قدرت شد. واضح است که تبلیغ، ترویج و آژیتاسیون حیاتی هستند اما علاوه باید مکانیسم اجتماعی دخالت آدمها در تغییر دنیای پیرامونشان شد جامعه باید ببیند که یک حزب کمونیستی میتواند قدرت شود. حزب کمونیستی جمعیت حمایت از محرومان یا بنیاد نیکوکاری نیست. سازمان قدرت، دخالت و تغییر است.

VII - مکانیسم های ویژه - در کنار مکانیسم های عام مانند حزب یا مجمع عمومی و غیره. مکانیسم های دیگری هستند که به شرایط اخص یک جامعه برمیگردد. و جز در متن مکانیسم های اجتماعی قدرت در شرایط خاص تئوری دیگری بر نمیدارد و نباید تعمیم داده شود. کردستان را در نظر بگیرید. در کردستان ایران و عراق سیاست مسلح است. مستقل از ما احزاب سیاسی اپوزیسیون در کردستان مسلح هستند. کشمکش مسلحانه نه تنها یک بعد رابطه این احزاب با دولت مرکزی است بلکه علاوه و شاید مهمتر اینکه یک بعد رابطه احزاب بورژوائی با مردم و با همه احزاب دیگر، و بویژه یک حزب کمونیستی، است. حزبی که در کردستان مسلح نباشد سر سوزنی شانس ندارد. ناب ترین تئوری های مارکسیستی را داشته باشید و قشنگترین حرفهای انسانی را بزنید اپوزیسیون بورژوائی شما را قلع و قمع میکند، شورا را تعطیل میکند و فعال کارگری و چپ را دستگیر و اعدام میکند. منطق آنقدر داده و بدیهی است که اگر یک حزب چهره و پتانسیل نظامی متناسب با هر دوره را نداشته باشد نه تنها در کشمکش قدرت میان دولت و احزاب اپوزیسیون عقب میماند بلکه با گرفتن چهره قابل قلع و قمع شدن توسط سایر احزاب اپوزیسیون برای مردم غیر قابل انتخاب میشود. مردم در پیوستن به چنین سازمانی مطلقا احساس قدرت نمیکند و به آن نمی پیوندند. ممکن است بر صادق و پاک بودن اعضای این سازمان شهادت دهند اما به چنین سازمانی نمی پیوندند. یک جامعه معین، حزبی را که قدرت دفاع از خود در مقابل خطرات آن جامعه معین را

نداشته باشد اصلا به رسمیت نمی‌شناسد و به آن نمی‌پیوندد. این مثال چهره و پتانسیل مسلح در مورد تهران، مثلا، صادق نیست. مبارزه سیاسی در تهران فعلا ربطی به مبارزه مسلحانه و نیروی نظامی ندارد. در شرایط دیگری در جایی مثل تهران هم ممکن است این تغییر کند که مورد بحث من نیست.

یا اگر موقعیت امروز عراق را در نظر بگیرید. در متن یک سناریو سیاه و پاشیدن بنیاد های زندگی مدنی، مردم به حزبی می‌پیوندند که با پیوستن به آن بتوانند یک قدم از این سناریو سیاه فاصله بگیرند و امنیت و قدرتی را به خود برگردانند. در جامعه ای که کل شیرازه اش از هم پاشیده هم حتما باید اتحادیه درست کرد اما کسی که فکر کند با اتحادیه و سازمانهای متعارف میتواند رکن قدرت شود و وضع را تغییر دهد شیپور را از سر گشادش فوت میکند.

در نتیجه دست بردن به مکانیسم های سازمان دهی، سازمان یابی و خود سازمان دهی مردم برای یک حزب کمونیستی ابزار غیر قابل نظر است. بعضی از این اشکال سازمانی استاندارد هسته مثل دسترسی، علنیت، رهبران، و غیره که اشاره کردم. اشکالی که برای همه جا کارائی دارند. و بعضی به شرایط مشخص یک جامعه در یک دوره خاص بر میگردند. و چه بسا در شرایطی اشکال غیر استاندارد، مثل پتانسیل نظامی در کردستان، تعیین کننده میشوند. در کردستان وقتی مقاومت نظامی علیه جمهوری اسلامی شروع شد، اعضای اتحادیه های کارگری به صفوف این یا آن حزب برای شرکت در مقاومت مسلحانه پیوستند. شورا، حتی، وقتی در مقابل قلدری حزب بورژوازی مقاومت میکند که اعتماد کند با اتکا به قدرت خود یا حزب کمونیستی میتواند در مقابل این قلدری و زورگویی مقاومت کند.

و بالاخره یک فاکتور خود حزب است. وجود کادرهای مارکسیستی که این افق را دارند و حزبی که اینها را بهم بافته است و سنتی که اینها را به جان جامعه می اندازد. مجموعه ای از رهبران، اکتیویست ها، اُزیتاتورها، کمپین کنندگان، سازماندهندگان یعنی جمع فشرده ای که چون یک گلوله آتش به قلب جامعه شلیک میشوند و آن جامعه را به تب و تاب در می آورد و در یک جهت معین به حرکت در می آورد. این احتیاج به یک ماشین قوی حزبی دارد که بتواند از پس این وظیفه بر آید. این مجموعه است که وقتی در کنار هم قرار بگیرد میتواند آن اقلیتی شود که برای تصرف قدرت خیز بردارد، قیام کمونیستی را سازمان دهد و اکثریت را به دنبال خود بکشد. حزبی که پرچمش را دارد، حزبی که رهبریش را دارد، حزبی که شخصیت هایش را دارد، حزبی که رهبران جامعه را با خود دارد، حزبی که در مقاطع و مصافهای اجتماعی حضور پیدا کرده و با خواست

معینی تداعی میشود، حزبی که مردم را بهم بافته و محمل قدرت مردم شده است، حزبی که خود قدرت است، سازمان است و در صحنه است. خیلی از آکسیونهایی که ما در خارج کشور میکنیم تنها به اعتبار خود قابل توضیح و حتی ممکن است موفق نباشند. اما وقتی در متن تصویری که به جامعه داده میشود و مسائلی که در طول زمان با این حزب باید تداعی شود قرار میگیرد است که جلگه آن روشن میشود.

ب - حزب و قدرت سیاسی در مورد چه چیز نیست

بعد از بحث منصور حکمت در مورد حزب و قدرت سیاسی برداشت های نادرستی از این بحث شده است. که بعضی از آنها اشاره میکنم.

۱ - حزب و قدرت سیاسی در مورد سازماندهی کودتا نیست.

بحث حزب و قدرت سیاسی در باره تصرف قدرت سیاسی توسط نیروهای زبده حزب مستقل از شرایط مشخص نیست. بحث چگونگی سازمان دادن یک کودتا نیست. کودتا گران در یک روز معین، وقتی خودشان آماده هستند، قدرت را میگیرند. بحث حزب و قدرت سیاسی در باره آماده کردن نیروی حزب برای تصرف رادیو و تلویزیون و یا کاخ ریاست جمهوری هر وقت که نیروییمان آماده بود نیست. شرایط مشخصی در بیرون ما هم باید آماده باشد. و مهمتر اینکه ما باید این شرایط را آماده کنیم. زمان و مکان یا شرایط درست جایی است که کودتا را از یک قیام تفکیک میکند که بعدا به آن برمیگردم. اگر کمونیسم کارگری در ایران با کودتا بتواند قدرت را بگیرد باید این قدرت را بگیرد و مطلقا نه تعارف کند و نه تزلزل نشان دهد.. اما این بحث، یعنی بحث حزب و قدرت سیاسی، در مورد سازمان دادن کودتا نیست. بحث مولفه های روتین تر، عام تر، متعارف تر و اجتماعی تر در رابطه حزب کمونیستی با قدرت است. حتما یک رکن بحث این است که حزب کمونیستی باید بپذیرد و هوشیار باشد که هر وقت که بتواند قدرت را بگیرد و نگاه دارد باید این کار را بکند. اما بحث حزب و قدرت سیاسی فراتر از این است. در انقلاب اکتبر هم یک عده کمی با ابتکار یک حزب رفتند حمله کردند و کاخ زمستانی را گرفتند. بعضی به این کودتا میگویند و بعضی آن را قیام نام میگذارند. من آنرا قیام میدانم و در بحث مربوط به بررسی تجربه انقلاب روسیه در انجمن مارکس به تفصیل در این مورد صحبت کردم. تفاوت قیام با کودتا درست در شرایط و متنی است که قدرت در آن تصرف میشود و نه در تعداد قیام کنندگان. اگر تئوری حزب و قدرت سیاسی را داشته باشید به تصرف قدرت در اکتبر ۱۹۱۷ توسط بلشویک ها میگوئید انقلاب پرولتری.

۲ - حزب و قدرت سیاسی در مورد سازماندهی جنگ رهائی بخش و آزادسازی نیست.

حزب و قدرت سیاسی بحثی در مورد سازماندهی جنگ رهائی بخش نیست. به این معنی که بحث حزب و قدرت سیاسی در مورد سازمان دادن سرازیر شدن نیروی حزب از مرزها و تصرف مناطق نیست. ما حتماً به محض اینکه شرایط اجازه بدهد با نیروی مسلح وارد میشویم اما این در شرایط ایران این کار در یک چارچوب دیگر و در رابطه با استراتژی عمومی تری انجام میشود که البته از بحث حزب و قدرت سیاسی ناشی میشود. درست همانطور که تفاوت قیام با کودتا در متن انجام تصرف قدرت است و نه در ترکیب قیام کنندگان، اعزام نیروی مسلح با آزادسازی متفاوت است. کمونیست‌ها مجازند هردو کار را انجام دهند اما بحث حزب و قدرت سیاسی تئوری جنگ رهائی بخش نیست. ما نیروی مسلح داشتیم، پاکسازی هم میکردیم و جریانات دیگر هم همین کار را میکنند اما این عمل مستقیماً از بحث حزب و قدرت سیاسی ناشی نمیشود. وقتی در بحث حزب و قدرت سیاسی وارد سطح کنکرت تری از مکانیسم‌های قدرت در جامعه میشوید این نوع فعالیت‌ها مطرح میشوند و جایشان معلوم میشود اما بطور خودبخود از بحث حزب و قدرت سیاسی در نمی‌آیند. بحث حزب و قدرت سیاسی جای این مکانیسم‌ها را در رابطه حزب کمونیستی با قدرت را محدود و مشروط و به بیان درست تر تعریف میکند. در سطح تئوریک و تجربی و مفاهیم پایه ای این نوع فعالیت‌ها وارد نمیشوند.

۳ - حزب و قدرت سیاسی در مورد ضرورت داشتن نیروی مسلح نیست.

حزب و قدرت سیاسی در مورد ضرورت داشتن نیروی مسلح نیست. به این معنی که کسی که نیروی مسلح دارد و یا معتقد است باید داشته باشد و فکر میکند باید مبارزه مسلحانه کرد نه تنها الزاما بحث حزب و قدرت سیاسی را قبول ندارد اتفاقاً در چپ عکس این بوده است. یکی از سازمانهایی که هیچ ربطی به بحث حزب و قدرت سیاسی نداشته سازمان چریکهای فدائی خلق است. این سزمن معتقد به نقش تاریخ ساز اسلحه بود و مبارزه مسلحانه هم استراتژی بود و هم تاکتیکش، مبارزه مسلحانه را در سیاهکل راه انداخت در جنگل و خیابان کار چریکی کرد و اصلاً علامتش اسلحه بود اما در همان حال یکی از موضوعات اصلی مورد نقد بحث حزب و قدرت سیاسی است. بحث حزب و قدرت سیاسی نشان میدهد که هر جای‌ای یک حزب کمونیستی به نیروی مسلح نیاز داشته باشد نباید به بهانه‌های "کلاسیک" از این کار استنکاف نماید. باید این نیرو را ایجاد کند و از آن استفاده کند اما نفس اعتقاد به داشتن نیروی مسلح و اعتقاد به ضرورت دست زدن به مبارزه مسلحانه معرف رگه فکری ما نیست. میان داشتن نیروی مسلح و دست بردن به اسلحه با تزهایی حزب کمونیستی و قدرت سیاسی یک رابطه یک به یک برقرار نیست. سابقاً اکثریت چپ‌های دنیا فکر میکردند باید مبارزه مسلحانه کرد و یا چنین مباره ای را رد نمیکردند و این چپ موضوع اصلی

نقد حزب و قدرت سیاسی است. هرکس اعلام کرد که مبارزه مسلحانه یا دست بردن به اسلحه را قبول دارد علامت این نیست که تزه‌های حزب و قدرت سیاسی را قبول دارد.

۴ - بحث حزب و قدرت سیاسی محدود به مساله تصرف قدرت سیاسی نیست.

بلکه بحثی است در مورد رابطه یک حزب کمونیستی با قدرت سیاسی و این بحث محدود به مقطع تصرف قدرت سیاسی نیست. تصرف قدرت سیاسی هدف غائی هر حزب سیاسی است اما این عمل در روز معینی انجام میشود. بحث حزب و قدرت سیاسی مربوط به رابطه فکری، عملی و نهادینه تر یک حزب با قدرت سیاسی در یک جامعه است. در مورد رابطه حزب کمونیستی با قدرت بطور کلی است. این قدرت اما تنها به معنی دولتی آن نیست. بخش مهمی از این بحث در مورد قدرت دولتی است اما محدود به آن نیست. قدرت در جامعه اشکال بسیار متنوعی دارد. حزب و قدرت سیاسی قدرت در جامعه در همه اشکال آن. اجتماعی، فکری، عملی، قابلیت بسیج توده ای و غیره را در بر میگیرد. بحث حزب و قدرت سیاسی به بحث حزب و تصرف قدرت سیاسی محدود نمیشود. کمتر جریان چپی را میشود پیدا کرد که بطور کلی ادعا کند که نمیخواهد قدرت را بگیرد و مخالف تصرف قدرت است. تروتسکیست ها که میخواهند اصلا در چند کشور با هم انقلاب سوسیالیستی بکنند. تصرف قدرت سیاسی یک جز مهم حزب و قدرت سیاسی است که در سطح خاصی از تجرید وارد تصویر میشود. در نتیجه بحث حزب و قدرت سیاسی تنها در مورد روز قیام یا نحوه قیام نیست.

جریانات مختلف از شیوه های مختلفی برای نزدیک شدن به قدرت استفاده میکنند از دواخور کردن مخالفین تا ازدواجهای سیاسی. این راهها و نظیر آنها نمیتواند مکانیسمهای نزدیک شدن یک نیروی کمونیست به قدرت باشد. مکان سازمان دادن انقلاب، قیام، دست بردن به اسلحه، بسیج توده ای و غیره در سطوح مختلف وارد بحث حزب و قدرت سیاسی میشود. انقلاب و قیام مفاهیم کلیدی در بحث حزب و قدرت سیاسی هستند اما بحث به آنها محدود نمیشود.

۵ - حزب و قدرت سیاسی بحثی تنها معطوف به دوره های انقلابی یا مربوط به جوامع زیر سلطه اختناق نیست.

در اوج حاکمیت ارتجاع و در دوره های غیر انقلابی هم این بحث به همان قدرت صادق است. مثلا چه در جامعه عراق، که شرایط نه تنها انقلابی نیست، بلکه استیصال و بهم پاشیدگی زندگی مدنی حاکم است، و چه در اروپا که شرایط دمکراتیک است و اوضاع غیر انقلابی. بحث حزب و قدرت سیاسی در هر دو مورد کاربرد دارد و صادق است. بحث حزب و قدرت سیاسی در محیط دمکراتیک به مراتب حیاتی تر است و جالب است که اجرای آن برای یک نیروی کمونیستی سنتی یا چپ

سنتی در چنین شرایطی پیچیده تر و به مراتب سخت تر. برای کمونیسمی که یاد گرفته است که همیشه حاشیه جامعه باشد و کار مخفی خوب بلد است؛ بلد است هسته درست کند؛ جلسه بگیرد عضوگیری کند، اعلامیه را سر تیر چراغ محل بچسباند و غیره در شرایط دموکراتیک، که باید مستقیماً با جامعه روبرو شود، از نزدیک شدن به قدرت قاصر است. فلج است. درک بحث حزب و قدرت سیاسی در شرایط دموکراتیک و کاربرد خلاقانه آن بیشتر تعمق احتیاج دارد. این مشکل پایه ای تجربه کمونیسم کارگری در عراق است که بعداً به آن خواهیم پرداخت. فردا اگر جمهوری اسلامی را مردم بیندازند، حزب کمونیست کارگری ایران با مسائل پیچیده ای در این ردیف روبرو میشود که باید آمادگی فکری و عملی پاسخ گوئی به آن را داشته باشد. حزب و قدرت سیاسی بحثی در مورد رابطه حزب کمونیستی با جامعه علی العموم و در هر شرایطی است و نه با جامعه ای خاصی یا در مقطعی خاص. این بحث به همان درجه که در مورد ایران یا عراق صادق است، در مورد آمریکا، فرانسه، انگلیس یا ایتالیا هم صدق میکند. این بحث حتی نشان میدهد که حزبی مثل حزب ما چگونه میتواند در خارج کشور رشد کند و نیرو بگیرد.

آنچه که تا اینجا گفته شد در واقع مقدمه ای بود برای توضیح چهار تجربه ای که موضوع دیگر این بحث است.

ادامه در شماره آینده

توضیحات

- ۱ - منصور حکمت، "تفاوتهای ما" - نشریه بسوی سوسیالیسم دوره اول - شماره ۴ - آبان ۱۳۶۸ - همچنین در سایت منصور حکمت: <http://www.m-hekmat.com/fa/1240fa.html>
- ۲ - منصور حکمت، "حزب و جامعه: از گروه فشار تا حزب سیاسی"، نشریه انترناسیونال شماره ۲۹ خرداد ۱۳۷۸ - همچنین سایت منصور حکمت: <http://www.m-hekmat.com/fa/1900fa.html>
- ۳ - منصور حکمت، حزب و قدرت سیاسی - سخنرانی در کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران، آوریل ۱۹۹۸ - مراجعه کنید به سایت منصور حکمت <http://www.m-hekmat.com/fa/1900fa.html> ،
- ۴ - منصور حکمت، "درباره فعالیت ما در کردستان"، انتشارات کانون کمونیسم کارگری، مرداد ۱۳۶۸ - مراجعه کنید به سایت منصور حکمت:

<http://www.m-hekmat.com/fa/1180fa.html>

۵ - کورش مدرسی، انقلاب روسیه، بررسی تحلیلی - سخنرانی در انجمن مارکس لندن، ۲۰۰۱ ،
مراجعه کنید به سایت انجمن مارکس - حکمت لندن: <http://www.marxsociety.com>